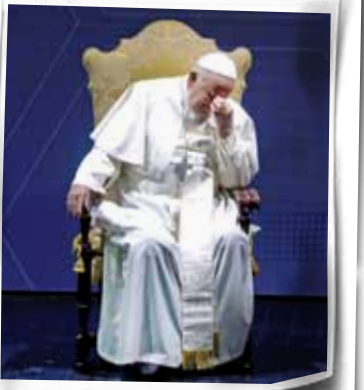




وطن امروز



تیتراهای امروز



پاپ فرانسیس، نخستین پاپ اهل آمریکای لاتین صبح دیروز در ۸۸ سالگی درگذشت

پاپ متفاوت

نگاهی به امضای تفاهنامه مشترک فرجا و وزارت آموزش و پرورش

آموزش

زیر چتر امنیت

مورایس کاتاوارو: بررسی گزیننه‌های روی میز آبی‌ها برای فصل آینده

بزنگاه انتخاب

اقدام دولت برای کاهش مالیات ارزش افزوده اقدام ضروری چه تأثیری بر سبد معیشت دارد

اقدام اساسی برای کالای اساسی

چگونه ترامپ سیاست خارجی آمریکا را ویران می‌کند؟

سقوط امپراتوری

گزارش

حسین مهدی تبار

«سیاست اول آمریکای ترامپ، به آخر آمریکا تبدیل می‌شود؛ این جمله را یواس‌انیزور در وصف مختصر اما پر معنای سیاست‌های دونالد ترامپ نوشت؛ سیاستی که در ظاهر قرار بود آمریکا را به جایگاه نخست بازگرداند اما عملابین‌های قدرت نرم، مشروعیت بین‌المللی و انسجام ائتلاف‌های راهبردی آمریکا را فرسوده‌تر از همیشه کرده است. به نظر بازگشت ترامپ به کاخ سفید، نقطه‌عطفی در مسیر افول قدرت ایالات متحده است؛ همان لحظه‌ای که بسیاری از بازیگران منطقه‌ای و جهانی، سال‌هاست منتظرش هستند. پل کنده، تاریخ‌نگار و نظریه پرداز برجسته روابط بین‌الملل، ۳ دهه پیش در کتاب ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ این لحظه را پیش‌بینی کرده بود؛ کنده که در ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد تا دوران مدرن، امراتوری‌ها از سال ۱۵۰۰ میلادی تا دوران مدرن، از انگلیس سخن می‌گوید که بارها در تاریخ تکرار شده؛ افول، نه بر اثر شکست نظامی مستقیم، بلکه به دلیل ناتوانی در حفظ توازن میان منابع اقتصادی و جغرافیایی نظامی. در دل تحلیل‌های کنده، مفهومی کلیدی مطرح می‌شود: بیش‌گسرتی امپراتوری (Imperial Overstretch). این ایده که یک قدرت، وقتی بیش از توان اقتصادی خود برای حفظ نفوذ جهانی‌اش هزینه می‌کند، به ناگزیر دچار فرسایش و سقوط می‌شود. این دقیقاً همان چیزی است که ترامپ، با شعارهای ناسیونالیستی‌اش، ناخواسته برای آمریکا رقم می‌زند. او به جای بازسازی زیرساخت‌های قدرت نرم و تقویت ائتلاف‌ها، با سیاست‌هایی چون اعمال تعرفه‌های اقتصادی، خروج از معاهدات بین‌المللی، تضعیف نهادهای چندجانبه و بی‌اعتنایی به متحدان، در حال منزوی کردن آمریکاست. ترامپ حتی در مواجهه با نزدیک‌ترین متحدان سنتی ایالات متحده، رفتاری ابزارگراییانه دارد. سیاست خارجی‌اش نه بر اساس اصول یا ارزش‌ها، بلکه صرفاً تابع محاسبات تجاری کوتاه‌مدت است. اروپا که زمانی ستون فقرات ائتلاف آتلانتیک بود، اکنون به دنبال استقلال دفاعی است؛ مفهومی که پیش‌تر به واسطه چتر امنیتی آمریکا اساساً مطرح نمی‌شد. در آمریکای لاتین، چین آرام و بی‌صدا جایگزین آمریکا شده و سرمایه‌گذاری‌هایش، این منطقه را دایره نفوذ سنتی واشنگتن خارج کرده است. آسیا نیز به جای تسلیم در برابر فشارهای واشنگتن، در حال تعریف معماری‌های امنیتی و اقتصادی مستقل‌تری است.

«وطن امروز» بررسی کرد؛ مهم‌ترین تجربه‌ای که تیم مذاکره‌کننده فعلی ایران با آمریکا، از برجام و رفتار مذاکراتی دولت وقت کسب کرد چیست؟

عبرت روحانی

امیرعباس نوری؛ یکی از ایرادات و اشکالات خطرناک مذاکرات دولت حسن روحانی با دولت اوباما بر سر موضوع هسته‌ای، پیوست سیاسی این مذاکرات در داخل ایران بود. حسن روحانی از همان دوره تبلیغات انتخاباتی در سال ۱۳۹۲، تلاش کرد با دوگانه‌سازی و تخریب مخالفان خود، مذاکرات هسته‌ای را به یک موضوع سیاسی و جریانی تبدیل کند. این اقدام تبعات بسیاری به همراه داشت که مهم‌ترین آن تبدیل مذاکرات و توافق برجام به یک اهرم و ابزار سیاسی و جناحی بود. حملات بی‌محابا و توهین به منتقدان و طرح اتهامات بی‌اساس، تبدیل به جزئی از مذاکرات شد. در حالی که مذاکرات در اصل، یک موضوع ملی برای پیگیری یک مطالبه ملی، یعنی رفع تحریم‌ها بود اما حسن روحانی به گونه‌ای رفتار کرد که مذاکرات هسته‌ای تبدیل به یک موضوع جناحی شد. به مرور مشخص شد این طرز نگاه به مذاکرات، در پشت میز مذاکره، آسیب‌های جدی به منافع ملی وارد می‌کند و وقتی دولت روحانی، مذاکرات و توافق احتمالی را به عنوان یک اقدام و دستاورد جناحی تلقی کرد، قاعدتاً اهداف مذاکره، آنگونه که مردم تصور می‌کردند نبود. یعنی در اصل، نظام با مذاکره برای رفع تحریم‌ها موافقت کرده بود اما به مرور مشخص شد آنگونه که باید، رفع تحریم‌ها در اولویت تیم مذاکره‌کننده قرار نگرفته است. شعار محمدجواد ظریف برای مذاکرات این بود: «هر توافقی بهتر از عدم توافق است». کاملاً بدیهی بود که آنچه پای این شمار ذبیح می‌شود، مطالبه اصلی مردم از مذاکرات، یعنی لغو تحریم‌هاست. به عبارتی دولت حسن روحانی، انجام یک توافق با آمریکا و ۲ کشور اروپایی را اولویت نخست و در واقع هدف اصلی خود از مذاکرات تعریف کرده بود، ولو اینکه این توافق، در عمل به خواسته اصلی مردم از مذاکرات، یعنی لغو تحریم‌ها منجر نشود. در عمل نیز همین‌گونه شد. حالا دیگر همه در ایران قبول دارند برجام منجر به لغو تحریم‌ها نشد. در واقع برجام، هدف اصلی نظام جمهوری اسلامی و مطالبه اصلی مردم از مذاکرات، یعنی لغو تحریم‌ها را محقق نکرد. دولت وقت، خاصه شخص حسن روحانی نیز انتقادات منطقی و مستوفیانه را با بدترین ادبیات و توهین و طرح اتهام علیه منتقدان پاسخ می‌گفت و با توهین به منتقدان و طرح انتقادات را مانند «کلسیان تحریم»، تلاش کرد اعتبار انتقادات را مخدوش کند. دولت روحانی چون صرفاً دنبال یک توافق با آمریکایی‌ها بود، در پشت میز مذاکره، آنگونه که باید روی موضوع لغو تحریم‌ها حساسیت به خرج نداد و وقتی منتقدان، نسبت به این اعمال و تبعات آن برای مردم و کشور هشدار می‌دادند؛ با توهین و اتهام‌افکنی علیه منتقدان، سعی کرد اعتبار آنان را مخدوش کند تا حرف حق و درست آنها شنیده نشود. کاری را که روحانی و برخی اعوان و انصار او انجام دادند می‌توان به صورت خلاصه اینگونه توضیح داد: آنها ابتدا یک تصویر سیاه و ناامیدکننده از وضعیت کشور به تصویر کشیدند؛ سپس به مردم در باغ سبز نشان دادند و همه مسائل کشور و مطالبات جامعه را به مذاکرات گره زده و توافق با آمریکا را به عنوان تنها راه حل مشکلات و عامل تحقق خواسته‌های مردم جا انداختند و برای آنکه در مذاکرات به هدف اصلی خود یعنی توافق برسند، توپخانه توهین و تهمت علیه منتقدان را فعال کردند تا موضع درست شنیده نشود.

با این راهبرد، آنها به برجام رسیدند اما نظام و مردم به خواسته‌های‌شان از برجام نرسیدند. مردم از مذاکرات، لغو تحریم‌ها را می‌خواستند اما روحانی و ظریف از مذاکرات، توافق با آمریکا را می‌خواستند؛ آن هم «هر توافقی». چرا روحانی و ظریف هر توافقی را بهتر از عدم توافق می‌دانستند؟ چرا آنها توافقی را که منجر به لغو تحریم‌ها نشود، بهتر از عدم توافق می‌دانستند؟

ادامه در صفحه ۵

تصور کنید شب‌هنگام میان رگبار باران و زوزه باد لایه‌لای درختان، در میانه بحرانی مثل سیل گلستان که جاده‌های ارتباطی قطع شده و استاندار در میان تشویش سیل، صدایی ناواضح از موتور لودر و توری‌نه‌چندان معلوم از جارهای صحرائی پیش از هر دستور رسمی، مقابل شما قرار می‌گیرد. شما چه می‌توانید در این هیاهوی عدم، خود را به چه رسانده باشید؟ در سامانه پیچیده حکمرانی، وقتی یک مقام مسئول با مسائله‌ای مواجه می‌شود که در آن مرزهای امنیت، اجتماع، سیاست و زیرساخت در هم تنیده شده، نخستین جالشی که پیش روی او است، نه صرفاً ماهیت مساله، بلکه «یافتن نهادهای است که توان ورود، اداره و حل آن را داشته باشند». هرچه بحران پیچیده‌تر، گزینه‌های روی میز محدودتر. در چنین بزنگاه‌هایی، نامی که در ذهن بسیاری از مدیران، کارشناسان و حتی مردم عادی حرفه می‌زند، چیزی نیست جز «سیاه پاسداران انقلاب اسلامی». این مساله صرفاً ادعایی از سوی نگارنده نیست، بلکه هر کدام از ما می‌توانیم تجربه‌های زیسته خود را یک بار مرور و تعداد دفعاتی را که سیاه برای حل مساله وارد عرصه شده است لیست کنیم. سیاه برخلاف آنچه در فهم کلاسیک از یک نهاد نظامی تصور می‌شود، نه صرفاً یک ماشین دفاعی بی‌روح یا سازمان امنیتی خشک، بلکه نهادهای است که به‌مثابه یک «ساختار حل مساله چندوجهی» در جمهوری اسلامی ظهور کرده و تثبیت شده است. سیاه از نخستین روزهای تشکیل خود که هدف اصلی‌اش صیانت از انقلاب اسلامی بود، تا امروز که فرماندهی‌های بین‌المللی و توسعه‌ای در عرصه فرهنگی، عمرانی، فناوریانه و امدادی نقش آفرینی می‌کند، نشان داده «سازداری بر مبنای مساله» نه فقط ممکن، بلکه ضروری است. در این میان، پرسشی جدی پیش روی نظام جمهوری اسلامی قرار دارد: اگر سیاه توانسته ساختار خود را به گونه‌ای طراحی کند که پاسخگوی مسائلی با این درجه از پیچیدگی باشد، آیا نمی‌توان از این الگو به‌مثابه مدلی برای بازآرایی سایر ساختارهای حکمرانی استفاده کرد؟ به پهناهی سالروز تأسیس سیاه پاسداران انقلاب اسلامی، فراتر از تمجیدهای بی‌وجه تلاش کرده‌ایم برای پاسخ به همین پرسش دست به قلم شویم. در این مسیر با کاوش در بنیان‌های نهادی سیاه، کارویژه‌های آن، سازوکارهای تربیت نیرو، مدل مداخله در بحران و نسبت آن با مردم و قدرت، بدون غفلت از چالش‌ها و انتقادات، می‌کوشیم نشان دهیم چگونه سیاه توانسته یک استثنای حکمرانی جمهوری اسلامی باشد و چرا زمان آن رسیده این استثنای به‌قاعده‌ای عمومی در سیاست‌گذاری نهادی تبدیل شود.

ادامه در صفحه ۵

نویافته‌ها، فقدان ساختارهای تثبیت‌شده برای حفاظت از داخلی و خارجی بود. در چنین شرایطی، سیاه پاسداران انقلاب اسلامی نه با الگوبرداری صرف از مدل‌های کلاسیک نظامی، بلکه از دل نیازهای بومی و بحران‌های تحمل‌شده برانقلاب متولد شد. این تولد، «تأسیس یک نهاد» نبود، بلکه «آیش یک ساختار زنده» بود که روح انقلاب را در خود داشت. در تحلیل الگوی ساختار سازی سیاه، باید به یک نکته کلیدی توجه کرد: «سیاه برخلاف بسیاری از سازمان‌های مدرن، نه از دل تخنیکان بروکراتیک یا سیاست‌گذاران تکنوکرات، بلکه از بطن توده‌های انقلابی و با پشتوانه مردمی زاده شد». این ویژگی، ۲ پیامد بنیادین داشت: نخست، بر خردورایی و مشروعیت اجتماعی گسترده و دوم، اعطاف ساختاری بالا. سیاه خود مجبور بود پیامود چگونگی در متسن ناآرامی‌ها، جنگ، ترسور، کودتا و محرومیت، هم پایدار بماند و هم کار آمد. این ضرورت، آن را به‌نهادی تبدیل کرد که می‌توانست هم بجنگد، هم بسازد، هم آموزش دهد و هم اعتماد اجتماعی تولید کند. سیاه، از همان ابتدا میان «ساختار پروکراتیک» و «کارکرد نمایشی» شکاف انداخت. این نهاد، بدون اتکا به قوانین پیچیده و ساختارهای بروکراتیک صلب، باطراحی واحدی منطقی، نواحی عملیاتی و ستادهای موضوع محور، مدل «ساختار سازی مساله‌محور» را تجربه کرد. این یعنی سیاه علاوه بر حفظ اصول کلی در بعد نظامی، خود را بر اساس مساله‌ها باز تعریف می‌کرد. نه صرفاً مطابق آیین‌نامه‌ها، بلکه برای مقابله با شورش‌های قومی پس از انقلاب، ساختار چابک امنیتی ایجاد می‌کرد؛ برای دفاع مقدس، یگان‌های رزمی سازماندهی می‌کرد؛ برای بازسازی، قرارگاه‌های ساخت و برای محرومیت‌زدایی، بدنه جهادی شکل می‌داد. مدل نهادهای سیاه، پیوندی بی‌سابقه میان روحیه انقلابی، چابکی سازمان و هدف‌محوری پدید آورد. هر جا خلأیی در حکمرانی احساس می‌شد، سیاه ورود می‌کرد، نه صرفاً برای پر کردن آن خلأ، بلکه برای طراحی یک پاسخ نهادی پایدار که دامنه آن سراسر ایران را در بر می‌گرفت. قرارگاه سازندگی خاتم‌الانبیا، بسیج سازندگی، نیروی قدس، قرارگاه مرکزی حضرت خاتم، مرکز بررسی‌های دکترین سیاه، دانشگاه جامع امام حسین (ع)، مراکز دافوس و بسیاری دیگر، محصول همین رویکرد است. برخلاف بسیاری از نهادهای دیگر که برای حل مساله، اغلب به «بودجه بیشتر» یا «اصلاح آیین‌نامه» می‌انداختند، سیاه به‌جای گسترش حجم، به تقویت منطق درونی ساختار خود می‌انداخت. این همان ویژگی‌ای است که باعث شده این نهاد روی به پیشرفت در برابر بحران‌ها منعزل، بلکه طراح و مساله‌ساز (در معنای مثبت آن) باشد. برای درک تکرار واژه نهاد برای سیاه و پیوند این دودر این نگارش شاید لازم به تأکید باشد که در علوم سازمانی، تمایز نهاد و سازمان در پایداری فرهنگی، هویت تاریخی و انطباق پذیری در بحران‌هاست. سیاه از این منظر، نه یک نهاد فرعی در دل ساختار رسمی،

بلکه ساختاری زاینده و متصل به آرمان انقلاب است؛ نهادهای که نه صرفاً با آیین‌نامه که با تجربه زیسته و تعهد تاریخی خود پیش می‌روند. اینک و در جهانی که ساختارهای حکمرانی مدام در حال فرسایش است، تجربه سیاه به‌مثابه یک «نهاد زاینده» می‌تواند الگویی راهگشا برای بازآفرینی ساختارهای حکومتی در جمهوری اسلامی باشد؛ الگویی که نه بر اساس فرم، بلکه بر اساس فلسفه وجودی، توان حل مساله خود را پیامدسنجی می‌کند و توسط جامعه و حاکمیت ارزیابی می‌شود. ■ **چرخ‌های کامل از کادرسازی تا اعزام** در زیست جهان نهادی سیاه، انسان نه یک نیروی استخدامی و کارمند تک‌وجهی، بلکه عنصری حیاتی در فرآیند تحقق مأموریت‌هاست. از همین رو، کادرسازی در سیاه هرگز به یک دوره آموزشی صرفاً تخصص محور یا فراخوان محدود تشویقی خلاصه نمی‌شود، بلکه یک چرخه کامل تربیتی است که از شناسایی آغاز می‌شود، با تربیت فکری و میدانی ادامه می‌یابد و در نهایت به مأموریت‌های واقعی ختم می‌شود. این چرخه، دقیقاً همان چیزی است که بسیاری از نهادهای رسمی از آن محرومند. بر اساس اسناد و پژوهش‌های تحلیلی، سیاه در دهه‌های اخیر، ۳ ویژگی ممتاز را در مدل تربیت نیرو نشان داده است: نخست «همق تربیتی»، دوم «استمرار میدانی» و سوم «انسان به معنای انسان». این ۳ ویژگی، تفاوت بنیادین سیاه را با مدل‌های کلاسیک آموزش پرستل در سایر سازمان‌های دولتی رقم می‌زند. در بعد تربیتی، سیاه نگاه خود را صرفاً به انتقال دانش یا مهارت محدود نکرده است. برنامه‌هایی مانند طرح‌مادقین، نشان‌دهنده یک رویکرد تربیتی درونی و معطوف به ساخت هویت دینی، اخلاقی و انقلابی نیروهاست. این طرح‌ها تنها کلاس‌های آموزشی نیستند، بلکه فرآیندهای شکل‌دهنده به بعد میدانی نیز سیاه را به‌عنوان نهادی با هویت تاریخی و انطباق‌پذیری در بحران‌هاست. سیاه به‌عنوان نهادی که در دل ساختار رسمی،